

**آموزه‌های هنرستان
در کارگاه خیاطی**

**مریم حسینی
متولد ۱۳۸۶**

مریم یکی از جوان‌ترین نیروهای کارگاه است. آرام صحبت می‌کند. اما وقتی از خیاطی حرف می‌زند، چشمانش از ذوق برق می‌زند: «از بچگی عاشق خیاطی بودم. برای همین هم وقتی رسیدم به انتخاب رشته، بدون تردید رفته سراغ رشته طراحی و دوخت. یادم است اولین لباسی که دوختم، یک دامن گل‌گلی بود برای خودم. خیلی حس خوبی داشتم. احساس می‌کردم می‌توانم یاد دست خودم چیزهایی بسازم که واقعی‌اند.»

او حالا نزدیک به دو سال است که در کارگاه حسین پیدمشکی کار می‌کند. ولی مسیرش تا اینجا آسان نبوده است: «من اهل بخش عباس آباد محله مهدی آبادم و هر روز با اتوبوس خودم رابه اینجامی‌رسانم. مسیر طولانی است؛ ولی از ته دل برای آمدن ذوق دارم. وقتی پشت چرخ می‌نشینم، همه چیز یادم می‌رود. زمان می‌گذرد و فقط صدای سوزن و چرخ است که می‌شنوم.»

مریم ابتدا کار را با اتو کشی شروع کرده. اما به مرور مهارتش بیشتر شده و حالا از خیاط‌های ثابت کارگاه است. از فضای کار هم راضی است: «همه باهم دوستیم. بین کار شوخی می‌کنیم. می‌خندیم. حرف می‌زنیم. انگار کنار هم بزرگ می‌شویم.»

بزرگ‌ترین افتخار مریم، لباس‌هایی است که برای خودش دوخته است: «خیلی وقت‌ها در مهمانی‌ها از من می‌پرسند لباس را از کجا خریده‌ای؟ باورشان نمی‌شود کار خودم باشد. راستش را بخواهید، هیچ چیز را به اندازه لباس‌هایی که یاد دست خودم دوخته‌ام، دوست ندارم.»

رویايش این است که روزی خودش یک کارگاه راه بیندازد: «دوست دارم کار خودم را داشته باشم و به بقیه هم یاد بدهم؛ مثل همین کاری که آقا حسین انجام می‌دهد.»

**از پشت میز اتو
تا پشت میز مدیریت
فهیمة ابراهیمی
متولد ۱۳۷۳**

فهیمة از کارمندهای قدیمی کارگاه است. دو سال پیش وقتی تازه آمده بود، کارش فقط اتو کشی بود. اما حالا سرپرست یکی از کارگاه‌هاست و تمام مراحل کار را زیر نظر دارد: «همه فکر می‌کنند خیاطی کار ساده‌ای است. ولی واقعیت این است که خیلی سخت است. ساعت‌ها پشت چرخ نشستن، سروگردن و کمر آدم را خسته می‌کند. اگر علاقه نداشته باشی، نمی‌کشی. اما من از بچگی با خیاطی بزرگ شدم. مادرم همیشه در خانه خیاطی می‌کرد و من کنار دستش می‌نشستم و یاد می‌گرفتم.»

فهیمة حالا برای خودش یک خیاط حرفه‌ای است. هر مدل لباسی را که فکرش را بکنی می‌دوزد. اما با وجود تمام این توانایی‌ها، وقت سر خاراندن هم ندارد: «کار آن قدر زیاد است که گاهی فرصت نمی‌کنم حتی یک لباس برای خودم بدوزم. شده مصداق همان ضرب‌المثل که می‌گوید کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد!»

با این حال، از کاری که می‌کند راضی است. می‌گوید که حس اعتماد و آرامش محیط کار باعث شده بماند و رشد کند: «اینجا فقط کارگاه نیست. خانه امید ماست. وقتی کسی تورامی‌بیند، به کارت اهمیت می‌دهد و برای پیشرفتت وقت می‌گذارد. آدم انگیزه پیدا می‌کند.»

در همان ماه‌های اول، متقاضی آن قدر زیاد می‌شود که داخل کارگاه صف می‌کشند برای گرفتن پارچه و سوزن و دوختن ماسک. با این حال ترس هم کم نبود: «پدرم از دیدن این جمعیت ترسیده بود. می‌گفت تو نمی‌توانی پول این همه آدم را بدهی. راست می‌گفت. می‌ترسیدم. ولی حس می‌کردم اگر اعتماد نکنم، هیچ وقت جلونمی‌روم. اما حسین اعتماد می‌کند؛ به خودش، به آدم‌های دورش، به مسیری که انتخاب کرده و آن روزها، قدم اول کسب و کاری شده بود که حالا ۳۷ نفر از قیل آن درآمد کسب می‌کنند.»

پایین و بالای گسترش کار

با فروکش کردن بحران کرونا، حسین تصمیم می‌گیرد مسیر تازه‌ای در پیش بگیرد. تولید ماسک دیگر پاسخ‌گوی بازار نبود؛ پس سراغ پوشاک می‌رود. کم‌کم تعداد نیروهایش را بیشتر می‌کند و تولیدات را گسترش می‌دهد: «نیروها بیشتر شدند، سفارش‌ها هم زیاد شد. آن قدر که مجبور شدم دو کوچه بالاتر یک کارگاه جدید بزنم تا بتوانیم سفارش‌ها را به موقع برسانیم.»

اما هرچه کار بزرگ‌تر می‌شود، ریسک و سختی‌هایش هم بیشتر می‌شود. حسین با صراحت از پشت پرده این پیشرفت‌ها می‌گوید: از اشتباهاتی که گاهی او را تا مرز ورشکستگی پیش برده‌اند و از آدم‌هایی که اعتمادش را زیر پا گذاشته‌اند.

موفقیت به تنهایی معنا ندارد

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که در کار تولید باید بدانی، این است که همیشه همه چیز طبق برنامه پیش نمی‌رود. من بارها طعم تلخ بدقولی را چشیده‌ام. طرف سفارش می‌داد، ما تولید می‌کردیم، اما موقع تسویه می‌شد، تلفن را جواب نمی‌داد. حسین علاوه بر این از خطاهای انسانی هم می‌گوید: از اشتباهاتی که ممکن است تنها در چند ثانیه اتفاق بیفتند، اما تا مدت‌ها خسارتشان باقی بماند: «یک باریکی از برش کارها پارچه‌ای خیلی خاص و گران قیمت را اشتباهی از جای غلط برید. اگر همان موقع تصمیم احساسی می‌گرفتم یا فشار بی خود وارد می‌کردم، هم آن پارچه از بین می‌رفت، هم نیروی کارم دلسرد می‌شد. ولی مانشتیم، باهم فکر کردیم، و با چند اصلاح خلاقانه، هم آن پارچه را نجات دادیم. هم اعتماد بینمان را.»

حسین معتقد است همین نوع برخورد هاست که یک کارگاه را سرپا نگه می‌دارد: «موفقیت به تنهایی معنا ندارد. اگر آدم هایت را با خودت بالا نکشی، آن موفقیت خیلی زود تمام می‌شود.»

صادرات، راهی برای تضمین موفقیت

حدود یک سال ونیم پیش، وقتی متوجه شد بازار داخلی دیگر کشش کافی ندارد، تصمیم گرفت گام بزرگی بردارد: صادرات. بررسی‌ها را از کشورهای همسایه شروع کرد: از سوریه و افغانستان تا ترکیه. اما شرایط چندان مطالبه نبود. در نهایت، عراق به عنوان تنها گزینه باقی ماند: «صادرات در آن مقطع کار ساده‌ای نبود. اما ما بررسی کردیم تا ببینیم چه محصولی پتانسیل دارد. دیدیم شومیز زنانه هم قابلیت تولید انبوه دارد، هم بازار خوبی در عراق.»

با چند مشتری عراقی وارد مذاکره می‌شوند. جلب اعتماد مشتری هازمان می‌برد. اما کم‌کم اولین سفارش‌ها می‌رسد. حالا بخشی بزرگی از تولیدات این کارگاه‌های کوچک در حاشیه مشهد، به بازار عراق می‌رسد و از وارد کشور می‌کند: «وقتی فاکتور فروش خارجی صادر می‌کنی و پولش برمی‌گردد، فقط یک معامله ساده نیست؛ حس غرور دارد؛ حس اینکه از دل این محله هم می‌توان جنس با کیفیت تولید کرد.»

سنگ‌هایی همیشگی س‌راه تولید

با همه این تلاش‌ها، دلخوری‌هایش از سیستم اداری کشور را پنهان نمی‌کند. مهم‌ترین چالش از نگاه حسین، نبود حمایت و حتی کارشنکی نهاد‌های دولتی است: «بیشتر وقت‌ها ادارات فقط می‌آیند باز دید می‌کنند، چهار تا عکس می‌گیرند، بعد هم می‌روند. نه حمایتی هست، نه مشوقی. تازه هر بار باید با اداره مالیات، تأمین اجتماعی و ده جای دیگر سروکله بزنی.»

او معتقد است همین بی‌توجهی باعث شده است بازار به سمت کارگاه‌های زیرزمینی برود؛ کارگاه‌هایی بدون مجوز که معمولاً نیروی کارشان را از بین اتباع تأمین کرده و محصولات بی‌کیفیت و ارزان تولید می‌کنند: «این‌ها بازار را خراب می‌کنند، چون هزینه قانونی نمی‌دهند، مالیات نمی‌دهند، بیمه نمی‌دهند. در عوض من تولیدکننده رسمی باید همان جنس را گران‌تر بفروشم تا بتوانم حق همه را بدهم. اما مصرف‌کننده فقط قیمت را می‌بیند.»

حسین پیدمشکی، بخشی از موفقیت‌هایش را مدیون تیمی می‌داند که با تمام توان برایش تلاش می‌کنند: «نیروهایی که اینجا کار می‌کنند، کارگر نیستند؛ خانواده من هستند. باهم روزهای سخت و آسان زیادی را گذرانده‌ایم. اگر کار پیش رفته، به خاطر دلسوزی، تعهد و انگیزه همین آدم‌هاست.»

در کارگاه‌های حسین، هرکسی داستان خودش را دارد. قصه‌هایی که در تار و پود لباس‌هایی که می‌دوزند تنیده شده است.